خارج اصول

جلسه62 \* شنبه 21/ 10/ 98

موضوع: مقدمه ی واجب

مختار ما در باب مقدّمه ی واجب، همان نظریه ی حضرت امام شد.

خلاصه ی مباحث گذشته

1.عنوان مقدّمه، عنوان تعلیلی است لذا هر چیزی که - فعل یا ترک آن - موجب تمکّن بر اتیان ذی المقدمه باشد، واجب است که گاهی اتیان و گاهی ترک چیزی، مقدّمه است.

2.هر مقدّمه ای عقلاً واجب الاتیان است تا اینکه تمکّن از اتیان ذی المقدّمه حاصل شود.

3.برای ترشّح وجوب از ذی المقدّمه به مقدّمه، نیازی به قول به وجوب مقدّمه ی موصله نیست؛ بلکه صرف عنوان مقدّمیّت در صورت قول به ملازمه، برای انتقال وجوب از ذی المقدّمه به مقدّمه کافی است.

4.قول به وجود ثمره ی عملی در فرض انتخاب مقدّمه ی موصله، بدون وجه است.

توضیح: برخی گفته اند در صورتی که مقدّمه ای حرام باشد (مانند ورود به ملک غصبی) برای نجات مؤمن در ملک غصبی، اگر قائل به مقدّمه ی موصله شویم، ورود شخص بدون انقاذ غریق، فقط حرام است -البته در صورت انقاذ غریق، اجتماع امر و نهی می شود-. ولی اگر قائل به مقدّمه ی موصله نشویم، مطلقا مستلزم اجتماع امر و نهی است.

این مرام و مذهب، ثمره ای ندارد زیرا این در فرضی است که ملازمه ی بین وجوب ذی المقدّمه و مقدّمه ثابت شود و با فرض اینکه ما قائل به ملازمه نیستیم، سالبه ی به انتفاء موضوع است.

5.تقسیم واجب به اصلی و تبعی، اختصاص به واجب غیری دارد و شامل نفسی نمی شود؛ زیرا این مسأله دو مقام دارد: «مقام ثبوت» و «مقام اثبات»؛

اما در مقام ثبوت، واجب اصلی، به صورت استقلالی متعلّق اراده و طلب واقع می شود ولی واجب تبعی، قهراً و ارتکازاً متعلّق طلب و اراده است؛ بنابراین واجب نفسی، نمی تواند تبعی باشد؛ اما در مقام اثبات، واجب اصلی، مدلول مطابقیِ خطاب است ولی واجب تبعی، مدلول التزامی خطاب است.

اگر عالم ثبوت (عالم واقع) را در نظر بگیریم، واجب نفسی منحصر در واجب اصلی است ولی اگر مقام اثبات را در نظر بگیریم، تقسیم واجب به نفسی و تبعی، تقسیم ناقصی است؛ زیرا هر واجبی در مقام اثبات به سه صورت بیان می شود: «دلالت مطابقی لفظ»، «دلالت التزامی لفظ» و «دلالت عقلی». لذا تقسیم دلالت در مقام اثبات، ثلاثی است نه ثنائی. در نتیجه هر واجب نفسی می تواند در مقام اثبات به سه قسم مذکور بیان شود.

علی کلّ حال این مبحث-که در کفایه در اینجا مطرح شده است- فائده ی عملی ندارد.[[1]](#footnote-1)

6.اصل در مسأله ی مقدّمه ی واجب چیست؟

بعد از بررسی اقوال و ادلّه، اگر هنوز هم شکّ داشتیم که مقدّمه ی واجب، واجب است یا نه، در دو مقام بحث می شود: «اصل لفظی » و «اصل عملی»

مقام اوّل(اصل لفظی)

اشاعره قائل اند به اینکه اطلاق امر به ذی المقدّمه، دلالت دارد بر وجوب مقدّمه؛ این مطلب را صاحب کفایه بعنوان دلیل لفظی آورده است ولی در واقع حکم عقل است به اینصورت که اگر مولا ذی المقدّمه را واجب کند، باید مقدّمه را نیز واجب کند و الّا دو محظور لازم می آید؛ زیرا واجب، یا به وجوب خود باقی می ماند یا باقی نمی ماند؛ در صورت اوبل، تکلیف بغیر مقدور است و در صورت دوّم، خلف است. سیأتی.

(پایان)

1. . و منها تقسيمه إلى الأصلي و التبعي‏-و الظاهر أن يكون هذا التقسيم بلحاظ الأصالة و التبعية في الواقع و مقام الثبوت حيث يكون الشي‏ء تارة متعلقا للإرادة و الطلب مستقلا للالتفات إليه بما هو عليه مما يوجب طلبه فيطلبه كان طلبه نفسيا أو غيريا و أخرى متعلقا للإرادة تبعا لإرادة غيره لأجل كون إرادته لازمة لإرادته من دون التفات إليه بما يوجب إرادته لا بلحاظ الأصالة و التبعية في مقام الدلالة و الإثبات‏ فإنه يكون في هذا المقام تارة مقصودا بالإفادة و أخرى غير مقصود بها على حدة إلا أنه لازم الخطاب كما في دلالة الإشارة و نحوها. و على ذلك اليها فلا شبهة في انقسام الواجب الغيري إليهما و اتصافه بالأصالة و التبعية كليهما حيث يكون متعلقا للإرادة على حدة عند الالتفات إليه بما هو مقدمة و أخرى لا يكون متعلقا لها كذلك عند عدم الالتفات إليه كذلك فإنه يكون لا محالة مرادا تبعا لإرادة ذي المقدمة على الملازمة. كما لا شبهة في اتصاف النفسي أيضا بالأصالة و لكنه لا يتصف بالتبعية ضرورة أنه لا يكاد يتعلق به الطلب النفسي ما لم تكن فيه مصلحة نفسية و معها يتعلق الطلب بها مستقلا و لو لم يكن هناك شي‏ء آخر مطلوب أصلا كما لا يخفى. نعم لو كان الاتصاف بهما بلحاظ الدلالة اتصف النفسي بهما أيضا ضرورة أنه قد يكون غير مقصود بالإفادة بل أفيد بتبع غيره المقصود بها لكن الظاهر كما مر أن الاتصاف بهما إنما هو في نفسه لا بلحاظ حال الدلالة عليه و إلا لما اتصف بواحد منهما إذا لم يكن بعد مفاد دليل و هو كما ترى.

   [حكم الشك في الأصالة و التبعية]-ثم إنه إذا كان الواجب التبعي ما لم يتعلق به إرادة مستقلة فإذا شك في واجب أنه أصلي أو تبعي فبأصالة عدم تعلق إرادة مستقلة به يثبت أنه تبعي و يترتب عليه آثاره إذا فرض له آثار شرعية كسائر الموضوعات المتقومة بأمور عدمية. نعم لو كان التبعي أمرا وجوديا خاصا غير متقوم بعدمي و إن كان يلزمه لما كان يثبت بها إلا على القول بالأصل المثبت كما هو واضح فافهم. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 122 [↑](#footnote-ref-1)